

امارت ابوعلی بن محمد بر خراسان و گشودن او جرجان را

ابوبکر محمد بن المظفر بن محتاج سپهسالار خراسان از والیان امیر سعید نصر بن احمد بود که در سال ۳۲۱ امارت خراسان یافت. چون سال ۳۲۷ رسید ابوبکر بیمار شد و بیماری اش دیر در کشید. امیر سعید به قصد راحت او پسرش ابوعلی را از چغانیان فراخواند و امارت خراسان داد و پدر را به نزد خود خواند. ابوبکر، در سه مرحله ای نیشابور با پسر دیدار کرد و در باب سیاست ملک وصیت ها کرد و راهی بخارا شد. ابوعلی در همان سال وارد نیشابور گردید، چند ماه^۱ در نیشابور بماند سپس در محرم سال ۳۲۸ به جرجان رفت. در آن ایام ماکان بن کالی در جرجان علیه نصر بن احمد عصیان کرده بود. ماکان که از آمدن ابوعلی خبر یافت آب در راهش افکند ولی ابوعلی راه دیگرگون کرد و برفت تا در یک فرسنگی جرجان فرود آمد و شهر را سخت در محاصره گرفت و راه آذوقه بیست. مردم از محاصره به جان آمدند. ماکان نزد وشمگیر که در ری بود کس فرستاد و یاری طلبید. وشمگیر یکی از سردارانش را بفرستاد. چون به جرجان رسید کوشید تا میانشان طرح صلح افکند، تا ماکان از مهلکه نجات یابد. و چنین شد و ماکان به طبرستان گریخت و ابوعلی بر جرجان مستولی شد، این واقعه در اواخر سال ۳۲۸^۲ بود. ابوعلی ابراهیم بن سیمجور دواتی را در جرجان به جای خود نهاد و بازگردید.

استیلای ابوعلی چغانی بر ری و کشته شدن ماکان

چون ابوعلی جرجان را گرفت به اصلاح امور آن پرداخت و ابراهیم بن سیمجور دواتی را در آنجا نهاد و در ماه ربیع الاول سال ۳۲۸ عازم ری شد. وشمگیر بن زیار^۳ برادر مرداویج پس از وی بر ری غلبه یافته بود. عمادالدوله و رکنالدوله پسران بویه با ابوعلی سپهسالار خراسان مکاتبه کرده و او را به تسخیر ری برانگیخته بودند. تا چون ری را ضمیمه دیگر سرزمین های خود کند، به سبب وسعت قلمروش از ضبط آن عاجز آید و ری به دست ایشان افتد.

چون ابوعلی به سوی ری در حرکت آمد وشمگیر نزد ماکان کس فرستاد و از او یاری خواست. ماکان نیز از طبرستان بیامد. ابوعلی نیز پیش راند و در این حال از جانب رکنالدوله بن بویه برایش مدد رسید. دولشکر در نزدیکی ری مصاف آغاز نهادند.

۳. متن: زیاد

۲. ۳۲۳

۱. متن: روز

شکست در لشکر ماکان و وشمگیر افتاد. سپس ماکان پای فشرده و دل بر مرگ نهاد. در این حال تیری بر او آمد و او را بکشت. وشمگیر به طبرستان گریخت و در آنجا بماند. ابوعلی بن محتاج در سال ۳۲۹ بر ری مستولی شد و سر ماکان را همراه با اسیران به بخارا فرستاد. اینان همچنان در اسارت ماندند تا وشمگیر در طاعت آل سامان درآمد و در سال ۳۳۰ به خراسان رفت و خواست که اسیران را بدو بخشند. اسیران را بدو بخشیدند و آزاد کردند. سر ماکان در بخارا ماند و آن را به بغداد فرستادند.

استیلای ابوعلی بن محتاج بر بلاد جبل^۱

چون ابوعلی بن محتاج صاحب خراسان ری را از وشمگیر بستند و در آن به نام امیر سعید نصر بن احمد سامانی خطبه خواند، لشکر به بلاد جبل فرستاد و نجا را فتح کرد و بر زنجان و ابهر و قزوین و قم و کرج^۲ و همدان و نهاوند و دینور تا حدود حلوان دست یافت و عمال خود به هر جا بفرستاد و به گردآوری خراج پرداخت. حسن بن فیروزان، پسر عم ماکان، در ساری بود. وشمگیر همواره می خواست او را به طاعت خود درآورد ولی او از فرمان سر می پیچید. پس وشمگیر آهنگ او کرد و در ساری به محاصره اش افکند و مغلوبش نمود. حسن بن فیروزان از ابوعلی بن محتاج یاری خواست و او در سال ۳۳۰ لشکر به محاصره وشمگیر در ساری برد. ابوعلی، وشمگیر را در محاصره گرفت تا عاقبت به مصالحه راضی شد. ابوعلی از وشمگیر خواست که گردن به فرمان امیر سعید نصر بن احمد نهد و از او گروگان گرفت و در سال ۳۳۱ از ساری به جرجان رفت. در این ایام خیر وفات امیر سعید نصر بن احمد به او رسید، از جرجا به خراسان آمد و آنجا را در تصرف گرفت.

[چون ابوعلی به جرجان بازگردید وشمگیر از طبرستان به ری رفت و بر آن مستولی شد.] حسن بن فیروزان نزد وشمگیر کس فرستاد تا از او دلجویی کند و پسرش سالار را که نزد ابوعلی به گروگان بود نزد پدر بازگرداند، و تا او را علیه خراسانیان یاری دهد وعده های نیکویش داد. وشمگیر نیز جواب های نرم داد.

چون وشمگیر ری را در تصرف آورد، رکن الدوله و برادرش عمادالدوله طمع در آن بستند، زیرا وشمگیر به سبب آن حادثه ناتوان شده بود. رکن الدوله حسن بن بویه^۳ به ری

۱. متن: جبل

۲. متن: کرخ

۳. متن: حسن بن فیروزان

لشکر برد و پس از نبردی و شمشگیر را منهزم ساخت و بسیاری از یارانش از رکن الدوله امان خواستند. و شمشگیر عازم طبرستان^۱ شد. حسن بن فیروزان راه بر او بگرفت، جماعتی دیگر از لشکریان از حسن بن فیروزان امان طلبیدند و او خود به خراسان گریخت. از آن پس میان حسن بن فیروزان و حسن بن بویه رکن الدوله مراتب دوستی برقرار شد. رکن الدوله دختری از آن حسن بن فیروزان را به زنی گرفت [و از او فخرالدوله علی متولد گردید].

وفات امیر سعید نصر بن احمد و امارت پسرش نوح بن نصر

امیر سعید نصر بن احمد سامانی امیر خراسان و ماوراءالنهر به بیماری سل دچار شد و این بیماری سیزده سال مدت گرفت. و در ماه شعبان سال ۳۳۱ از جهان برفت. امیر سعید مردی کریم و بردبار بود. به هنگام بیماری از سر اخلاص توبه کرد و همچنان در توبه بمرم. پس از مرگش پسرش نوح بن نصر به جایش نشست او نیز کریم و بردبار بود. مردم با او بیعت کردند و او را امیر حمید لقب دادند. تدبیر امور کشورش را ابوالفضل محمد بن احمد الحاکم^۲ که از اکابر اصحاب پدرش بود برعهده گرفت. امیر سعید نصر بن احمد، پسر خود اسماعیل را حکومت بخارا داده بود و او تحت کفالت ابوالفضل بن احمد بن حمویه بود. این ابوالفضل با نوح رفتاری نکوهیده داشت و همواره با او کینه می‌ورزید. اسماعیل در حیات پدر بمرم، و امیر سعید که ابوالفضل را گرامی می‌داشت او را وصیت کرد که پس از مرگ او از پسرش نوح بگریزد. چون نوح به امارت رسید ابوالفضل از بخارا بگریخت و از جیحون بگذشت و به آمل^۳ رفت. میان ابوالفضل بن حمویه و ابوعلی بن محتاج خویشاوندی بود. ابوالفضل، ابوعلی را از آمدن خود خبر داد ولی ابوعلی او را از آمدن منع کرد. ابوالفضل به امیر نوح نامه نوشت و امان خواست و امیر نوح امانش داد و امارت سمرقند به او داد. [ابوالفضل از محمد بن احمد الحاکم] اعراض می‌کرد و بدو توجه نمی‌نمود و دشمنی می‌ورزید.

در سال ۳۳۲ عبدالله بن اشکام که در خوارزم بود علیه امیر نوح عصیان کرد. امیر نوح از بخارا به مرو رفت و لشکری به سوی او فرستاد. سردار این سپاه ابراهیم بن بارس در راه بمرم. عبدالله بن اشکام به پادشاه ترک پناه برد. پادشاه ترک را پسری بود که در بخارا

۱. متن: ری

۲. متن: حویه

۳. متن: آمد

در حبس امیر نوح بود. امیر نوح بن نصر نزد پدر او کس فرستاد که اگر ابن اشکام را دستگیر کند پسرش را از زندان آزاد خواهد ساخت. او نیز اجابت کرد. چون ابن اشکام از این خبر آگاه شد گردن به طاعت امیر نوح بن نصر نهاد. امیر نیز او را عفو کرد و مورد اکرام قرار داد.

استیلا ابوعلی بر ری و داخل شدن جرجان در طاعت امیر نوح بن نصر
 امیر نوح به مرو رفت و ابوعلی بن محتاج را فرمان داد که با سپاهیان خراسان به ری رود و آن را از رکن الدوله بن بویه بستاند. او نیز برفت. در راه وشمگیر را دید که نزد امیر نوح می‌رود. ابوعلی راه او بگشاد تا برفت و خود عازم ری گردید. چون به بسطام رسید اوضاع لشکرش پریشان شد و جماعتی با منصور بن قراتکین از اکابر اصحاب نوح بن نصر از او جدا شدند و آهنگ جرجان کردند. حسن بن فیروزان راه بر آنان بگرفت و به ناچار به نیشابور رفتند. [ابوعلی با باقیمانده لشکرش به ری رفت، رکن الدوله به جنگ او بیرون آمد. در سه فرسنگی ری نبرد درگرفت. جماعتی از یاران ابوعلی که از کردان بودند به رکن الدوله پناه بردند. ابوعلی منهزم شد و به نیشابور بازگردید.]^۱ ابوعلی از نیشابور به مرو رفت و امیر نوح در مرو بود. امیر نوح او را با لشکرش مدد کرده بازگردانید. ابوعلی در اواسط سال ۳۳۳ از نیشابور در حرکت آمد. رکن الدوله که از کثرت سپاهیان او آگاه شده بود، از ری برفت و ابوعلی بر ری مستولی شد. سپس بر دیگر اعمال جبال غلبه یافت و از جانب خود والیانی به آن اعمال گسیل داشت. این پیروزی در ماه رمضان همان سال بود.

امیر نوح از مرو به نیشابور رفت و در آنجا بماند. دشمنان ابوعلی جماعتی از عامه را واداشتند تا از ستم و اعمال ناستوده ابوعلی و عمالش نزد او شکایت کنند و از او دادخواهی نمایند. امیر نوح ابراهیم بن سیمجور^۲ را امارت نیشابور داد و از آنجا بازگردید. قصدش آن بود که ابوعلی در ری بماند تا به خوبی از آن دفاع کند و امیدش از خراسان بریده شود. این کار بر ابوعلی گران آمد و از آن ترسید که مقدمه عزل او باشد. ابوعلی برادر خود ابوالعباس فضل بن محمد را به نواحی جبال فرستاد و او را امارت

۱. میان دو قلاب از ابن اثیر است به سبب افتادگی متن. وقایع سال ۳۳۳.

۲. متن: سیمجور

همدان داد. نیز فرماندهی سپاه را به او ارزانی داشت. فضل به نهاوند و دینور رفت و بر آنها مستولی شد. سران کرد که در آن نواحی بودند، از او امان خواستند. او نیز از ایشان گروگان گرفت تا سر از فرمان نییچند.

بدان هنگام که امیر نوح در مرو بود و شمشگیر نزد او آمد و از او خواست که در تصرف جرجان او را یاری دهد. امیر نوح نیز او را نزد ابوعلی فرستاد تا یاری اش کند. ابوعلی نیز بار اول که از ری به نیشابور می‌رفت سپاهی را که با او باقیمانده بود به و شمشگیر داد. و شمشگیر با این سپاه به جرجان رفت و با حسن بن فیروزان نبرد کرد و او را منهزم گردانید و بر جرجان به نام امیر نوح بن نصر سامانی حکومت آغاز کرد. این واقعه در ماه صفر سال ۳۳۳ بود.

عصیان ابوعلی و امارت منصور بن قراتکین بر خراسان

گفتیم که امیر نوح بن نصر، ابوعلی بن محتاج را از خراسان عزل کرد و پیش از این او را از دیوان لشکر که در تحت نظر او بود عزل کرده بود، و دیگری را برای عرض لشکر فرستاده بود. او نیز نام بعضی را حذف کرد و بعضی را باقی گذاشت و در عطای بعضی بیفزود و از عطای بعضی بکاست. این امر سبب به هم برآمدن سپاهیان شد و از آن ترسیدند که یا نامشان را برفکنند یا از میزان مواجیشان بکاهد. این بود که زبان به شکایت گشودند و در این هنگام در همدان بودند. قرار بر آن نهادند که ابراهیم بن احمد بن اسماعیل عم نوح بن نصر را که از او گریخته و به موصل رفته بود فراخوانند. پس تصمیم خود با ابوعلی در میان نهادند. ابوعلی آنان را منع کرد. تهدیدش کردند و به ابراهیم نامه نوشتند و او را نزد خود خواندند. ابراهیم در ماه رمضان سال ۳۳۴ به همدان آمد. ابوعلی در همدان از او دیدار کرد و در ماه شوال با او به ری رفت. در آنجا ابوعلی خبر یافت که برادرش فضل در نهان به امیر نوح نامه نوشته و او را آگاه کرده است. پس او و متولی امور دیوان را بگرفت و به نیشابور رفت و کسی را به جای خود در ری و جبال قرار داد.

چون امیر نوح خبر یافت آهنگ مرو نمود. سپاهیان بانگ و خروش کردند و از محمد بن احمد الحاکم بنالیدند و گفتند کارهای نکوهیده او سبب شده که ابوعلی در خراسان عصیان کند و کارهای دولت روی در فساد نهد و از او خواستند که محمد بن احمد را تسلیم ایشان کند و گرنه به ابوعلی و ابراهیم خواهند گروید. امیر نوح نیز وزیر را

تسلیمشان کرد. او را در نیمه سال ۳۳۵ کشتند.

چون ابوعلی بن محتاج به نیشابور رسید، ابراهیم بن سیمجور و منصور بن قراتکین و دیگر سرداران در آنجا بودند. ابوعلی آنان را دلجویی کرد. این سرداران بدو گرویدند و همراه او شدند و در محرم سال ۳۳۵^۱ به شهر درآمدند. ابوعلی چندی بعد، از منصور بن قراتکین بیمناک شد و او را به زندان کرد و از نیشابور در حرکت آمد و همراه ابراهیم به مرو شد. در راه که می‌رفت فضل برادرش از زندان بگریخت و راهی قهستان شد. چون به مرو نزدیک شد سپاه امیر نوح مضطرب گردید و بسیاری از ایشان بدو پیوستند. ابوعلی بر مرو و طخارستان غلبه یافت، و آهنگ بخارا نمود و از جیحون بگذشت. نوح از بخارا بیرون آمد و به سمرقند شد. ابوعلی در جمادی‌الآخر سال ۳۳۵ وارد بخارا شد و به نام ابراهیم عم امیر نوح خطبه خواند و مردم با او بیعت کردند.

در این احوال ابوعلی از ابراهیم بیمناک شد و از او جدا گردیده به ترکستان رفت و ابراهیم در بخارا ماند. پس از چندی ابراهیم چنان دید که خود را از سلطنت خلع کند و کار را به برادرزاده خود امیر نوح بسپارد و خود سپهسالار لشکر او باشد، آن‌گاه هر دو آهنگ قتال ابوعلی کنند.

عاقبت ابوعلی آهنگ چغانیان نمود و چون او برفت ابراهیم و ابو جعفر محمد بن نصر نزد امیر نوح به سمرقند رفتند و از او امان خواستند و پشیمانی نمودند. امیر نوح آنان را بنواخت و وعده‌های نیکو داد و در ماه رمضان به بخارا بازگردید. در بخارا چشمان عم خود و دو برادرش ابو جعفر محمد و احمد رامیل کشید. سپاهیان بازگشتند و امور دولت به انتظام آمد.

ابوعلی در چغانیان بود. خبر یافت که لشکر امیر نوح به جنگ او می‌آید. سردار این سپاه فضل بن محمد برادر او بود. بعضی از سران سپاه به امیر نوح نامه نوشتند که فضل را به برادر گزاشی پدید آمده، امیر نوح فرمان داد که او را گرفته به بخارا فرستند. پس میان ابوعلی و سپاه امیر نوح نبردهایی سخت درگرفت. این جنگ در ماه ربیع‌الاول سال ۳۳۷ بود. در این نبردها ابوعلی مغلوب شد [و به شومان در شش فرسنگی چغانیان رفت]. سپاه امیر نوح به چغانیان درآمدند و خانه‌ها و کاخ‌های ابوعلی را ویران کردند، سپس از پی او راندند. ابوعلی بازگشت و گروهی بر او گرد آمده بودند. ابوعلی در تنگنایی راه بر

لشکر امیر نوح بگرفت و عاقبت خواستار صلح شدند، بدان شرط که پسر خود ابوالمظفر عبدالله را به گروگان نزد امیر نوح فرستد. پیمان آشتی در ماه جمادی الاخر سال ۳۳۷ میان دو طرف بسته شد.

ابوعلی بن محتاج پسر خود ابوالمظفر را به بخارا فرستاد. امیر نوح با او دیدار کرد و خلعتش داد و او را در زمره ندیمان خویش درآورد و آتش آن فتنه فرونشست. ابن اثیر گویند که: چون ابوعلی به ری رفت، رکن الدوله بن بویه از برادر خود عمادالدوله یاری طلبید. عمادالدوله به برادر نوشت که از ری خارج شود تا ترتیب کارها داده شود. ابوعلی ری را تصرف کرد. عمادالدوله به امیر نوح در نهران نوشت که در هر سال صد هزار دینار بیشتر از آنچه ابوعلی از خراج ری بر عهده گرفته، برای او خواهد فرستاد و خراج یک سال را نیز پیش پیش پرداخت خواهد کرد. پس عمادالدوله، امیر نوح را به دستگیری ابوعلی وادار کرد و او را از ابوعلی سخت بترسانید. امیر نوح نیز اجابت کرد و آن قرارداد به امضاء رسید و مال بگرفت. رکن الدوله ابوعلی را در همدان از این قرارداد سزای آگاه کرد و او را از امیر نوح به وحشت افکند. ابوعلی نیز نزد ابراهیم که در موصل بود کس فرستاد و او را فراخواند تا آن ممالک را تسلیم او کند. ابراهیم نیز پیامد و در همدان با ابوعلی دیدار کرد و هر دو به سوی خراسان روان شدند.

چون ابوعلی برفت رکن الدوله به ری داخل شد و عمادالدوله بدین بهانه که ابوعلی راه را به خطر انداخته از ارسال مالی که بر عهده گرفته بود سرباز زد. و به ابوعلی پیام داد که بجد درایستند، او را یاری خواهد کرد. همچنین به امیر نوح از اینگونه وعده‌ها می‌داد. میان امیر نوح و ابوعلی در نیشابور نبردی درگرفت. نوح شکست خورده به سمرقند رفت. ابوعلی بر بخارا مستولی گردید. عاقبت میان ابوعلی و ابراهیم نیز اختلاف افتاد. امیر نوح باردیگر لشکر گرد کرده به بخارا آورد و با عم خود ابراهیم مصاف داد. سرداران سپاه ابراهیم او را تنها رها کرده به امیر نوح پیوستند. ابراهیم به اسارت افتاد. امیر نوح او را با جماعتی از خاندانش کور کرد. واللّه اعلم.

عصیان محمد بن عبدالرزاق در طوس

محمد بن عبدالرزاق، عامل طوس و اعمال آن بود. ابوعلی بن محتاج بدان هنگام که لشکر به سوی امیر نوح برده بود او را به جای خود در نیشابور گذاشته بود. چون امیر نوح به

پادشاهی خود بازگشت محمدبن عبدالرزاق در خراسان عصیان نمود. [منصوربن قراتکین سپهسالار خراسان در مرو نزد امیر نوح بود]^۱. وشمگیر که در جرجان از حسن بن فیروزان شکست خورده بود به مرو آمد و از امیر نوح یاری طلبید. امیر نوح منصوربن قراتکین را فرمان داد که با وشمگیر نخست به نیشابور رود و با محمدبن عبدالرزاق بجنگد و هرچه در دست دارد بستاند، سپس راهی جرجان گردند.

در سال ۳۳۶ [منصور و وشمگیر به نیشابور رفتند. محمدبن عبدالرزاق از نیشابور به استواگریخت]^۲ منصور در پی او بود محمد به جرجان شد و از رکن الدوله بن بویه امان طلبید و به ری رفت. منصور از نیشابور به طوس رفت و رافع بن عبدالرزاق را در دژ شمیلان محاصره کرد. [رافع از دژ شمیلان به دژ درک پناه برد. منصور شمیلان را ویران نمود و به دژ درک رفت. منصور دژ درک را در محاصره گرفت. همه اموال و اولاد ایشان در این دژ بود. احمدبن عبدالرزاق از منصور امان خواست. ولی برادرش رافع بسیاری از اموال و جواهر را در فرش‌هایی پیچید و از قلعه فروافکند. سپس خود و جماعتی فرود آمدند و آن اموال برگرفتند]^۳ و در کوه‌ها پراکنده شدند منصور نیز هرچه در قلعه باقی مانده بود تاراج کرد و زن و فرزند محمدبن عبدالرزاق را برگرفت و به بخارا برد و در آنجا به بند کشید. چون محمدبن عبدالرزاق به رکن الدوله رسید، رکن الدوله او را عطایای بسیار داد. و به نبرد مرزبان به آذربایجان روانه نمود.

استیلای رکن الدوله بن بویه بر طبرستان و جرجان و رفتن لشکرها به جرجان و صلح با حسن بن فیروزان

چون اوضاع خراسان پریشان شد، رکن الدوله بن بویه و حسن بن فیروزان دست اتفاق به یکدیگر دادند و آهنگ بلاد وشمگیر کردند و او را مغلوب نمودند و رکن الدوله طبرستان را تصرف کرد. سپس به جرجان رفت و جرجان را نیز بگرفت، سرداران لشکر وشمگیر همه از رکن الدوله امان خواستند او نیز همه را امان داد. وشمگیر به خراسان رفت تا از سپهسالار خراسان مدد گیرد. منصوربن قراتکین با سپاهیان خراسان به جرجان آمد.

۱. متن بردگی دارد از ابن اثیر تکمیل شد. حوادث سال ۳۳۶

۲. متن بردگی دارد از ابن اثیر تکمیل شد. حوادث سال ۳۳۶

۳. افزودگی از ابن اثیر. وقایع سال ۳۳۶.

حسن بن فیروزان در جرجان بود، منصور از حسن بن فیروزان گروگان خواست و او پسرش را نزد او گروگان نهاد. سپس از جانب امیر نوح چیزهایی شنید که سبب اضطراب خاطر او گردید. پس پسر حسن بن فیروزان را که به گروگان گرفته بود به او بازگردانید و به نیشابور بازگشت و حسن^۱ در زوزن^۲ ماند و وشمگیر به جرجان رفت.

حرکت منصور بن قراتکین به ری و بازگشتن او

منصور بن قراتکین سپهسالار خراسان در سال ۳۳۹^۳ به فرمان امیر نوح به ری آمد. زیرا رکن الدوله بن بویه در نواحی فارس بود. منصور بیامد و بر ری و ناحیه جیل تا قرمیسین مستولی شد. [چون خبر به رکن الدوله که در فارس بود رسید، معزالدوله برادر خود را فرمان داد که لشکری فرستد تا آنان را از نواحی مجاور عراق دفع کند. معزالدوله نیز سپاه به سرداری سبکتکین حاجب فرستاد. او نیز برفت و خراسانیان را براند و سردارشان بجکم خمارتکینی را اسیر کرد و با اسیران نزد معزالدوله فرستاد، او نیز به زندانش افکند. چون خبر به خراسانیان رسید همه در همدان گرد آمدند. سبکتکین از پی ایشان لشکر راند. آنان از همدان بیرون رفتند و سبکتکین به همدان درآمد. و در آنجا بود تا در ماه شوال رکن الدوله نیز به همدان آمد.]^۴ رکن الدوله می خواست از پی فراریان رود ولی وزیرش ابوالفضل بن العمید اشارت کرد که در جای خود ثابت بماند. لشکر خراسان به سبب انقطاع آذوقه به ری بازگردید. البته سپاه دیلم نیز از جهت غذا در تنگنا بود ولی در دیلمان خوی بدویگری بیشتر بود، از این رو در برابر گرسنگی مقاومتشان نیز بیشتر بود. رکن الدوله خود به حرکت درآمد و هرچه از خراسانیان برجای مانده بود تاراج کرد.

وفات پسر قراتکین و بازگشتن ابوعلی بن محتاج به امارت به خراسان

منصور بن قراتکین سپهسالار خراسان، پس از بازگشتن از اصفهان در ماه ربیع الاول سال ۳۴۰ بمرد. جنازه اش را به اسپجانب بردند و نزد گور پدرش به خاک سپردند. امیر نوح، ابوعلی بن محتاج را امارت خراسان داد و به نیشابور بازگردانید. سبب آن بود که منصور بن قراتکین که از لشکریان خود همواره در رنج بود می خواست از سپهسالاری

۱. متن: وشمگیر

۲. متن: ارزن

۳. متن: ۳۸۹

۴. میان دو قلاب برای تکمیل مطلب از ابن اثیر افزوده شد. حوادث سال ۳۳۹.

خراسان استعفا کند و پی در پی از امیر نوح تقاضای استعفا کرده بود. امیر نوح ابوعلی را وعده داده بود که به جای او به خراسان فرستد. چون منصور وفات کرد، امیر نوح، ابوعلی را خلعت و علم فرستاد و فرمان داد که به خراسان رود و ری را نیز به او اقطاع داد و گفت که به ری نیز لشکر برد. ابوعلی در ماه رمضان سال ۳۴۰ از چغانیان در حرکت آمد و پسر خود ابومنصور را به جای خود نهاد و به مرو آمد. و در آنجا بماند تا اوضاع خوارزم را که آشفته شده بود به صلاح آورد. سپس عازم نیشابور شد و در آنجا اقامت گزید.

در سال ۳۴۲ وشمگیر به امیر نوح بن نصر نوشت که ابوعلی بن محتاج را با لشکر خراسان به یاری او فرستد. او نیز در ماه ربیع الاول همان سال به ری رفت. رکن الدوله از مقاتله خود را به کناری کشید و به طبرک^۱ پناه برد. ابوعلی چند ماه دژ طبرک را در محاصره گرفت عاقبت لشکریان ملول شدند و اسب‌هایشان از گرسنگی لاغر گشتند و مردند. ابوعلی خواستار صلح شد. محمد بن عبدالرزاق که از او یاد کردیم میان دو طرف به آمد و شد پرداخت تا بر آن نهادند که رکن الدوله هر سال دویست هزار دینار خراج بپردازد. ابوعلی به خراسان بازگردید. وشمگیر به امیر نوح نوشت که ابوعلی در جنگ صداقت به خرج نداده و میان او و رکن الدوله در نهان مواضعه شده است. امیر نوح بر ابوعلی خشم گرفت. چون ابوعلی به خراسان بازگردید. رکن الدوله بر سر وشمگیر لشکر آورد. وشمگیر از مقابل او بگریخت و به اسفراین رفت و رکن الدوله بر طبرستان استیلا یافت.

عزل امیر ابوعلی از خراسان و رفتن او نزد رکن الدوله و امارت بکر بن مالک به جای او

چون سعایت‌های وشمگیر از ابوعلی بن محتاج نزد امیر نوح بن نصر کارگر آمد فرمان عزل او را از خراسان به سال ۳۴۲ صادر نمود و به همه سرداران نامه نوشت و خبر عزل او بداد. آن‌گاه سعید بکر بن مالک الفرغانی رابه جای او سپهسالاری خراسان داد. ابوعلی نزد امیر نوح کس فرستاد و از او پوزش خواست ولی امیر نوح نپذیرفت. جماعتی از اعیان نیشابور را فرستاد تا از او بخواهند که او را در مقام خود ابقا کند باز هم اجابتشان

۱. متن: طزل

تممود. ابوعلی عصیان کرد و به نام خود در نیشابور خطبه خواند. امیر نوح به وشمگیر و حسن بن فیروزان نامه نوشت که هر دو علیه دوستان رکن الدوله در هرکجا که باشند با یکدیگر متحد شوند. آنان نیز چنین کردند و ابوعلی در کار خود به بیم افتاد و دیگر امکان بازگشتش به چغانیان نبود و در خراسان نیز یارای ماندنش نبود. به ناچار روی به سوی رکن الدوله آورد و از او اجازت خواست که به خدمتش پیوندد. او نیز اجازت داد و ابوعلی در سال ۳۴۳ به ری رفت. رکن الدوله او را گرامی داشت و همدم و همنشین خود نمود. بکر بن مالک نیز بر خراسان مستولی گردید.

وفات امیر نوح بن نصر و امارت پسرش عبدالملک

امیر نوح بن نصر که از امیر حمید لقب داشت در ماه ربیع الاخر سال ۳۴۳ پس از دوازده سال حکومت دیده از جهان بریست و پسرش عبدالملک به جای او نشست. زمام کارهای عبدالملک را بکر بن مالک الفرغانی به دست گرفت. چون اساس حکومتش استقرار یافت، بکر را فرمان داد که به خراسان رود و ما از جریان کار امیر نوح و ابوعلی پیش از این سخن گفتیم.

حرکت لشکرها از خراسان به ری و اصفهان

سپاهیان خراسان در سال ۳۴۴ به سوی ری در حرکت آمدند. رکن الدوله در ری بود. او [در آغاز محرم] از جرجان به ری آمده بود و از برادر خود معزالدوله که در بغداد بود یاری خواسته بود. او نیز حاجب سبکتکین را به یاری اش فرستاده بود. بکر نیز سپاهی از خراسان فرستاد. سردار این سپاه محمد بن ماکان بود. این لشکر از راه بیابان (کویر) به اصفهان آمد. ابو منصور بویه پسر رکن الدوله در اصفهان بود. او با حرم و خزاین پدر از اصفهان بیرون آمد و به خان لنجان^۱ رفت. محمد بن ماکان به اصفهان درآمد و سپس از پی بویه بن رکن الدوله بیرون آمد و او را بیافت و خزاین و اوالی که با خود برده بود از وی بستد. قضا را در همین حال ابوالفضل بن العمید وزیر رکن الدوله با سپاهی برسید. میان او و محمد بن ماکان جنگ درگرفت و ابوالفضل بن العمید شکست خورده و یارانش روی به گریز نهادند. ابن العمید خود پای فشرد. سپاهیان ماکان به تاراج مشغول شدند و از جنگ

۱. متن: خالنجان

غافل گشتند. جماعتی بر ابن العمید گرد آمدند و همه دل بر هلاک نهاده بر سپاه ابن ماکان حمله‌ای سخت کردند. ابن ماکان منهزم شد و به اسارت افتاد. ابن العمید به اصفهان رفت و آنجا را در تصرف آورد و حرم و اولاد رکن‌الدوله را که در اصفهان بودند بازگردانید. سپس رکن‌الدوله نزد بکر بن مالک سپهسالار خراسان کس فرستاد و با او قرار صلح نهاد که هر ساله از بابت خراج ری و بلاد جبل مبلغی به خراسان فرستد و نیز از سوی برادر خود که در بغداد بود خلعت‌ها و علم‌هایی به عنوان فرمانروای خراسان برایش فرستاد. این هدایا در ماه ذوالقعدة سال ۳۴۴ به او رسید.

وفات عبدالملک بن نوح امیر ماوراءالنهر و حکومت برادرش منصور بن نوح امیر عبدالملک بن نوح در یازدهم ماه شوال سال ۳۵۰^۱ پس از هفت سال حکومت درگذشت پس از او برادرش منصور بن نوح به امارت نشست. در روزهای اول حکومتش رکن‌الدوله بر طبرستان و جرجان مستولی شد و وشمگیر که یارانش از گردش پراکنده شده بودند از طبرستان بیرون آمد و به بلاد جبل^۲ داخل شد.

حرکت لشکرها از خراسان به ری و وفات وشمگیر

پیش از این گفتیم که وشمگیر عمال آل سامان را نکوهش می‌کرد که شرط نیکخواهی به جای نمی‌آورند و با دیلمیان که دشمنان آنان هستند در نهان مراوده دارند. ابوعلی بن الیاس فرمانروای کرمان هیأتی نزد امیر منصور بن نوح فرستاد و از او یاری خواست تا به جنگ امرای آل بویه رود و نیز او را تحریض کرد که به جانب ری در حرکت آید. همچنین او را از این‌گونه امور از عمال خود مشورت و نظر خواهد - چنان‌که وشمگیر گفته بود - بر حذر داشت. منصور بن نوح نزد حسن بن فیروزان کس فرستاد که با لشکر خود در حرکت آید. سپس سپهسالار خراسان ابوالحسن بن سیمجور دواتی را فرمان داد که به سوی ری حرکت کند و او را سفارش کرد که در معضلات امور به رأی وشمگیر رجوع نماید. چون خیر به رکن‌الدوله رسید پریشان خاطر شد و زن و فرزندش را به اصفهان فرستاد. و از پسر خود عضدالدوله که در فارس بود و برادرزاده‌اش عزالدوله بختیار که در بغداد بو نیز یاری خواست. عضدالدوله قدم مساعدت در میدان نهاد و از

۱. متن: ۳۳۵

۲. متن: جبل

راه خراسان به ری آمد، و از آن رو آن راه را برگزید که از لشکر خالی بود. لشکرهای خراسان نیز بیامدند تا به دامغان رسیدند. رکن الدوله از ری در حرکت آمد. در این احوال روزی وشمگیر به شکار رفت، خوکی وحشی بر سر راه او پدیدار گردید. اسبش رم کرد و سوار خود را بر زمین زد. استخوان‌های سوار بشکست و بمرد. این واقعه در ماه محرم سال ۳۵۷ بود. مرگ او در عزم دیگران سستی پدید آورد. پسرش بیستون به جای پدر نشست و با رکن الدوله باب مراسلت بگشود و با او مصالحه نمود. رکن الدوله را نیز به اموال و رجال یاری کرد.

خبر ابن الیاس در کرمان

ابوعلی بن الیاس کرمان را گرفته بود و به نام آل سامان خطبه می خواند و به استبداد فرمان می راند. ناگهان به مرض فالج دچار و زمینگیر شد. او را سه پسر بود الیسع و الیاس و سلیمان. وصیت کرد که نخست الیسع جانشین او شود و پس از او الیاس. سلیمان به هم برآمد و بر سیرجان غلبه یافت. پدر، پسر دیگر خود را بر سر او فرستاد و فرمان داد که او را از آن بلاد براند، و اگر خواست که به صغد رود او را اجازت ندهد. او برفت و بر برادر تنگ گرفت و او را در محاصره افکند. چون عرصه بر سلیمان تنگ شد، اموال خود گرد آورد و به خراسان رفت. الیسع سیرجان را بگرفت و راهی خراسان شد. [گروهی از اصحاب پدرش از او بیمناک شدند و نزد پدر سعایت کردند. پدر نیز او را بگرفت و در یکی از قلعه‌های خود محبوس نمود. در یکی از روزهایی که ابوعلی بن الیاس را حالت غشی عارض شده بود سلیمان را از زندان برهانیدند؛ لشکریان از آزادی او شادی کردند. چون پدر به هوش آمد و از ماجرا خبر یافت پسر را پیام داد که اگر او را امان دهد قلعه و همه اعمال کرمان را بدو واگذار خواهد کرد و خود به خراسان خواهد رفت. پسر پیشنهاد پدر بپذیرفت. پدر نیز قلعه و هرچه اموال بود به او داد و خود هرچه می خواست برداشت] ^۱ و به بخارا رفت. امیر نوح او را اکرام کرد و از مقربان خود ساخت. او منصور بن نوح را واداشت که به قصد آل بویه لشکر به ری برد و ما از آن سخن گفتیم. ابوعلی بن الیاس همچنان در بخارا بود تا در سال ۳۵۶ به علت فالج از دنیا برفت. سلیمان بن الیاس نزد امیر منصور بن نوح بماند و او را به تسخیر کرمان برانگیخت و

۱. میان دو قلاب از ابن اثیر است و قایع سال ۳۵۷

گفت اگر به کرمان رسد همه خاندان او سر به فرمانش خواهند نهاد. چون این سپاه به کرمان رسید طوایف قُفص^۱ و بلوص^۲ (بلوچ) و همه کسانی که سر به فرمان عضدالدوله نمی آوردند گرد او را گرفتند و کارش بالا گرفت. گورتکین عامل عضدالدوله در کرمان سپاهی به جنگ او برد سپاهیان سلیمان از گردش پراکنده شدند و پسران الیسع، بکر و حسین و بسیاری از سردارانش کشته شدند و کرمان به تصرف دیلم درآمد.

انعقاد صلح میان منصور بن نوح و آل بویه

سپس میان منصور بن نوح امیر خراسان و ماوراءالنهر و رکن الدوله عقد صلح برقرار شد و عضدالدوله دختر خود را به او داد و هدایا و تحف بسیار همراه او کرد آنسان که کس همانند آن نشنیده بود میان امیر منصور بن نوح و عضدالدوله پیمان صلح نوشته شد و اعیان خراسان و فارس و عراق در این پیمان حضور داشتند. همه این کارها بر دست ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور انجام پذیرفت. او از سوی منصور بن نوح سپهسالار خراسان بود. این واقعه در سال ۳۶۱ اتفاق افتاد.

وفات منصور بن نوح و امارت پسرش نوح بن منصور

امیر منصور بن نوح در واسط سال ۳۶۶ از دنیا برفت و پسرش ابوالقاسم نوح بن منصور که هنوز خردسال بود و به تکلیف نرسیده بود به جایش نشست. ابوالحسن^۳ العتبی را وزارت داد و غلام خود ابوالعباس تاش را به حاجبی خویش گماشت. ابوالعباس تاش از غلامان ابوالحسن العتبی بود که او را به امیر ابوصالح [منصور بن نوح] اهدا کرده بود. ابوالحسن فایق^۴ نیز در کار دولت با آن دو شریک بود. ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور را در خراسان ابقا کرد و کارهای دولت به نظام خویش آمد.

عزل محمد بن ابراهیم بن سیمجور از خراسان

[در سال ۳۷۱ ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور از سپهسالاری خراسان عزل شد و

۳. متن: ابوالحسن

۲. متن: البولص

۱. متن: قمص

۴. متن: قاسم

به جای او حسام‌الدوله ابوالعباس تاش را این مقام دادند. سبب آن بود که چون امیر نرح بن منصور امارت خراسان و ماوراءالنهر یافت هنوز خردسال بود، ابوالحسین العتبی را وزارت داد. او به نحوی شایسته زمام امور ملک را به دست گرفت. در این روزگار ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور در خراسان وطن گزیده بود و مدتی دراز در آن دیار فرمان می‌راند و جز در مواردی که خود می‌خواست از کس فرمان نمی‌برد. ابوالحسین العتبی او را عزل کرد و حسام‌الدوله ابوالعباس تاش را به جای او فرستاد. در همین سال ابوالعباس از بخارا به نیشابور رفت. و در آنجا استقرار یافت و به تدبیر امور خراسان پرداخت و لشکرهای خراسان نیز سر به فرمان او نهادند^۱.

[ذکر استیلاي عضدالدوله بر جرجان]^۲

در سال ۳۷۱، در ماه جمادی‌الآخر، عضدالدوله بر بلاد جرجان و طبرستان مستولی شد و فرمانروای آن ناحیه قابوس بن وشمگیر را از آنجا دور کرد. سبب این واقعه آن بود چون عضدالدوله بر بلاد برادرش فخرالدوله مستولی شد فخرالدوله منهزم شده به قابوس پیوست. چون این خبر به عضدالدوله رسید نزد قابوس کس فرستاد و به ترغیب و تهدید خواستار استرداد برادر خود شد. قابوس که فخرالدوله را پناه داده بود از سپردن او به دست عضدالدوله امتناع کرد. عضدالدوله برادر خود مؤیدالدوله را با سپاهی بر سر قابوس فرستاد. در نبردی که میان قابوس و مؤیدالدوله رخ داد، قابوس شکست خورد، قابوس خود را به دژهایی که اموال و ذخایرش در آنجا بود رسانید و هرچه توانست برگرفت و به نیشابور رفت. فخرالدوله نیز از معرکه بگریخت و خود را به او رسانید. آمدن اینان به نیشابور مضاف بود با امارت ابوالعباس تاش در خراسان. ابوالعباس آن دو را گرامی داشت و نزد خود در نیکوترین جای فرود آورد. اینان نزد او ماندند و مؤیدالدوله بر جرجان و طبرستان استیلا یافت.

رفتن ابوالعباس با سپاه خراسان به جرجان، سپس به بخارا

چون قابوس بن وشمگیر و فخرالدوله بن رکن‌الدوله به نزد ابوالعباس آمدند، از امیر نوح

۱. از متن ساقط بود از ابن اثیر افزودیم. وقایع سال ۳۷۱.

۲. از متن ساقط بود از ابن اثیر افزودیم. وقایع سال ۳۷۱.

خواستند که جرجان و طبرستان را از مؤیدالدوله بستانند. ابوالعباس تاش ماجرا به بخارا نوشت. امیر نوح او را فرمان داد که با آن دو برود و ملک از دست رفته‌شان را بازستاند. ابوالعباس تاش نیز لشکر به جرجان فرستاد. دو ماه نبرد ادامه داشت تا عاقبت در تنگنای محاصره افتادند. مؤیدالدوله با یکی از سرداران خراسان در نهران باب مکاتبت بگشود و او را وعده‌های خوش داد. فایق نیز وعده داد که اگر حمله کند منهزم خواهد شد. مؤیدالدوله با سپاه خود از جرجان بیرون تاخت، در حالی که دل بر مرگ نهاده بود. سپاه خراسان شکست خورده به نیشابور بازگردید.

چون خبر شکست به امیر نوح رسید، از هرسو به گرد آوردن لشکر پرداخت و همه را به نیشابور فرستاد تا از آنجا با قابوس و فخرالدوله به سوی جرجان در حرکت آیند. در این احوال خبر آوردند که ابوالحسین^۱ العتبی وزیر کشته شده است و حال آنکه زمام همه امور دولت به دست او بود. گویند ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور کسی را به قتل او گماشته بود. این واقعه در سال ۳۷۲ بود.

چون ابوالحسین العتبی کشته شد، امیر نوح بن منصور به حاجب ابوالعباس تاش نامه نوشت و او را برای تدبیر امور دولت به بخارا فراخواند. ابوالعباس از نیشابور به بخارا رفت و بر هر کس از قاتلان ابوالحسین دست یافت او را به قتل رسانید.

عزل ابوالعباس تاش از خراسان و امارت ابن سیمجور

چون ابوالعباس تاش به بخارا رفت، ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور که – چنانکه آوردیم – به سیستان رفته و در آنجا اقامت گرفته بود و اینک در قهستان بود. به فایق نامه نوشت و از او خواست که در گرفتن خراسان او را یاری دهد، او نیز اجابت کرد. این دو در نیشابور اجتماع کردند و بر خراسان دست یافتند. ابوالعباس تاش از بخارا لشکر به خراسان آورد ولی پس از گفتگوهایی بر این اتفاق کردند که نیشابور و سپهسالاری لشکرهای خراسان از آن ابوالعباس باشد و بلخ از آن فایق و هرات از آن ابوعلی بن ابی‌الحسن بن سیمجور. و با این قرار هر یک به مقر امارت خود رفت.

فخرالدوله در خلال این احوال در نیشابور بود و منتظر آنکه کسی به یاری او برخیزد. در ماه شعبان سال ۳۷۳ برادرش مؤیدالدوله در جرجان بمرد و دولتمردانش او را به مقر

۱. متن: ابوالحسن

فرمانروایی خویش فراخواندند. صاحب بن عباد و چندتن دیگر نیز از دعوت کنندگان او بودند. فخرالدوله برفت و بر متصرفات برادر در جرجان و طبرستان دست یافت. چون ابوالعباس از بخارا به نیشابور رفت، امیر نوح بن منصور، عبدالله بن محمد بن عزیر^۱ را به جای او به وزارت برگزید. عبدالله بن عزیر را با ابوالحسن العتبی دشمنی و رقابت بود. چون به وزارت رسید نخست ابوالعباس تاش را از خراسان عزل کرد و ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور را منشور امارت نیشابور داد.

عصیان ابوالعباس و خروج او با ابن سیمجور و هلاکت او

چون ابوالعباس تاش از خراسان معزول شد به امیر نوح بن منصور نامه نوشت و از او بخشایش خواست ولی امیر نوح اجابت نکرد. ابوالعباس به فخرالدوله نامه نوشت و از او علیه محمد بن ابراهیم بن سیمجور یاری طلبید. او نیز اموال و سپاهی به سرداری ابو محمد عبدالله بن عبدالرزاق به یارش گسیل داشت. ابوالعباس با یاران خود بیامد و به سپاهیان دیلم پیوست. چون محمد بن ابراهیم بن سیمجور کثرت آن لشکر بدید به شهر بازگردید و در آنجا تحصن جست. فخرالدوله لشکر دیگری به یاری ابوالعباس فرستاد. ابن سیمجور به مصاف بیرون آمد. لشکر ابوالعباس در نبرد پیروز شد و بر نیشابور غلبه یافت. آنگاه بار دیگر به امیر نوح نامه نوشت و خواستار عطوفت او شد. این بار نیز ابن عزیر در مخالفت خود پای فشرد و همچنان عزل او را طلب می کرد. از این روی از تعقیب ابن سیمجور بازماند. در این احوال ابن سیمجور به تجدید نیرو پرداخت. چندتن از امرا از بخارا به یاری اش آمدند همچنین به ابوالفوارس بن عضدالدوله که در فارس بود نامه نوشت و از او یاری خواست. او نیز دو هزار سپاهی به خاطر مخالفت با عمش فخرالدوله - گسیل داشت - چون سپاهش انبوه شد بر سر ابوالعباس تاخت و با او جنگ در پیوست و منهزم نمود و نزد فخرالدوله به جرجان رفت. فخرالدوله او را گرامی داشت و جرجان و دهستان و استرآباد را به اقطاع او داد. آنگاه به ری رفت و آنقدر اموال و آلات برای او فرستاد که در حساب نمی گنجید. ابوالعباس در جرجان ماند. آنگاه لشکری گران گرد آورده راهی خراسان شد ولی یارای رسیدنش به خراسان نبود. به جرجان بازگردید و سه سال در آنجا درنگ کرد. تا سال ۳۷۷ از دنیا برفت. مردم جرجان که کنیه یاران او

۱. متن: عزیر عبدالله

را به دل داشتند، به خلافتشان برخاستند و به کشتن و تاراج اموالشان پرداختند تا آن‌گاه که امان خواستند و آنان نیز دست از قتل و غارتشان برداشتند. آن‌گاه یارانش که بیشترشان خواص و غلامان بودند به خراسان رفتند و به ابوعلی بن ابراهیم بن سیمجور پیوستند. او اکنون به جای پدرش ابراهیم بن سیمجور که به مرگ مفاجات مرده بود، سهپسالار خراسان شده بود. برادران دیگر نیز سربر خط فرمان او نهادند. برادر بزرگ او ابوالقاسم بود که فایق به مخالفت او برخاست و اصحاب ابوالعباس به او پیوستند [این واقعه در سال ۳۳۸ اتفاق افتاد].

امارت ابوعلی بن سیمجور بر خراسان

گفتیم که میان ابوالحسن بن سیمجور و ابوالعباس تاش و فایق چنان افتاد که نیشابور و سهپسالاری خراسان از آن ابوالعباس تاش باشد و بلخ از آن فایق و هرات از آن ابوعلی بن ابی‌الحسن بن سیمجور. سپس تاش به سعایت وزیر، ابن عزیر، عزل شد و ابوالحسن بن سیمجور به امارت رسید و میان ابوالحسن و ابوالعباس نبردهایی در گرفت.

ابوالعباس تاش به جرجان گریخت و ابوعلی در هرات مستقر شد و فایق بر بلخ. سپس ابن عزیر معزول شد و به خوارزم تبعید گردید. ابن عزیر همواره ابوالحسن را تحریک می‌کرد که به جرجان لشکر برد. چون ابن عزیر معزول شد ابوعلی محمد بن عیسی‌الدماغانی به جای او نشست. او از اداره امور دولت به سبب قلت خراج و کثرت هزینه‌ها، عاجز آمد و از وزارت منصرف شد. پس از او ابونصر بن احمد بن محمد بن ابی‌زید به وزارت رسید. سپس او نیز معزول شد و ابوعلی دامغانی به مقام خود بازگردید. در این احوال ابوالحسن بن سیمجور بمرد و پسرش ابوعلی برجای او قرار گرفت.

ابوعلی بن سیمجور به امیر نوح بن منصور نامه نوشت و از او خواست که همان امارت که به پدرش داده‌اند به او نیز داده شود. امیر نوح به ظاهر موافقت کرد سپس منشور امارت خراسان را به نام فایق صادر نمود و خلعت و علم برای او فرستاد. ابوعلی بن سیمجور می‌پنداشت که آن خلعت و علم از آن اوست. چون دید کاری پیش آمده که او هرگز تصورش را هم نمی‌کرد سپاه گرد آورد و شتابان به سوی فایق راند. در بین هرات و پوشنج نبرد در گرفت. فایق به مروالروذ گریخت و ابوعلی مرو را بگرفت. پس از این واقعه

فرمان سپهسالاری خراسان و امارت نیشابور و هرات و قهستان برای او برسید و عمادالدوله لقب یافت. امیر نوح پیوسته بر منزلت او می‌افزود تا بر سراسر خراسان مستولی شد و قدرتی عظیم یافت. تا آنجا که نوح بن منصور به او نامه نوشت که خراج برخی از ولایات را به او دهد تا صرف امور سپاه شود ولی ابوعلی عذر آورد و فرمان نبرد. او همواره از عاقبت این نافرمانی بیم داشت از این رو به بغراخان پادشاه بلاد کاشغر و بلاساغون^۱ تا حد چین نامه نوشت و او را به گرفتن بخارا ترغیب کرد، بدان شرط که امارت خراسان را برای او باقی گذارد.

خبر فایق

فایق بعد از شکستی که از ابوعلی بن سیمجور خورد در سروالود اقامت گزید، تا جراحات او درمان شد. آن‌گاه یارانش بر او گرد آمدند و بی‌آنکه از امیر نوح اجازت خواهد راهی بخارا شد. امیر نوح از این حرکت بیمناک شد و سپاهی به سوی او فرستاد تا از ورود به بخارا منعش کند. فایق به ترمذ رفت. امیر نوح به والی جوزجان ابوالحازث احمد بن الفریقونی^۲ نوشت که به نبرد فایق رود. او نیز با جماعتی از سپاهیان خود آهنگ فایق نمود. در نبردی که رخ داد شکست در لشکر فایق افتاد و اموالشان به غنیمت رفت.

استیلاي ترک بر بخارا

چون امیر نوح از بخارا خارج شد از جیحون گذشت و در آمل الشط مقام گرفت. از آنجا به ابوعلی بن سیمجور نامه نوشت و او را به یاری خود خواند. همچنین نامه‌ای به فایق نوشت ولی هیچ یک از آن دو دعوتش را اجابت نکردند. در این احوال خبر یافت که بغراخان از بخارا بیرون رفته است، شتابان به بخارا بازگشت و بر تخت پادشاهی خویش مستقر گردید. مردم از آمدن او شادمانی کردند. نیز خبر آوردند که بغراخان مرده است و این بر شادمانیشان درافزود.

چون امیر نوح به بخارا بازگشت، ابوعلی از اینکه به یاری او برنخاسته بود پشیمان شد. بنابراین رأی چنان دید که با فایق دست اتحاد دهند و او را از پادشاهی براندازند. فایق نزد ابوعلی آمد و در سال ۳۸۴ برضد امیر نوح متحد شدند.

۲. متن: الفریقونی

۱. متن: شاغور

عزل ابوعلی بن سیمجور از خراسان و امارت سبکتکین

چون ابوعلی بن سیمجور و فایق برضد امیر نوح بن منصور متحد شدند، امیر نوح به سبکتکین که فرمانروای غزنه و نواحی آن بود نامه نوشت و او را فراخواند که بیاید و او را در برابر آن دو یاری نماید و گفت که امارت خراسان را به او داده است. سبکتکین در آن ایام سرگرم جهاد با کافران هند بود و از آنچه در این سو می‌گذشت غافل بود. چون نامه نوح و رسول او برسد بی‌درنگ اجابت کرد و به غزنه بازگردید و سپاه گرد آورد که راهی نبرد شود. چون فایق و ابوعلی بن سیمجور از ماجرا خبر یافتند نزد فخرالدوله بن بویه کس فرستادند و از او یاری طلبیدند و در این راه به وزیر او صاحب بن عباد متوسل گردیدند. فخرالدوله نیز لشکری به یاریشان فرستاد.

در سال ۳۸۴ سبکتکین و پسرش محمود لشکر به خراسان آوردند. امیرنوح نیز با لشکر خود برفت و دو لشکر به هم پیوستند و در نواحی هرات با ابوعلی و فایق مصاف دادند. دارا پسر قابوس بن وشمگیر نیز با آنان بود. او به امیر نوح پیوست و شکست در یاران ابوعلی و فایق افتاد. یاران سبکتکین دست به کشتارشان گشودند و تا نیشابور از پی ایشان برفتند. ابوعلی و فایق به جرجان گریختند. فخرالدوله که از این امر خبر یافت و برایشان هدایا و تحف بسیار فرستاد و آنان را در جرجان فرود آورد.

نوح بر نیشابور دست یافت. محمود بن سبکتکین را سپهسالاری خراسان و امارت نیشابور داد و سبکتکین را ناصرالدوله و محمود پسرش را سیف‌الدوله لقب داد. امیر نوح به بخارا بازگشت و سبکتکین در هرات و محمود در نیشابور قرار گرفتند.

بازگشت ابوعلی بن سیمجور به خراسان

چون نوح و سبکتکین از یکدیگر جدا شدند، ابوعلی و فایق دل در تصرف خراسان بستند و در ماه ربیع‌الاول سال ۳۸۵ از جرجان به خراسان لشکر کشیدند. محمود بن سبکتکین به مقابله سپاه بسیج کرد و در خارج شهر نیشابور با آنان مصاف داد. فایق و ابوعلی پیش از آنکه از سوی پدر برای او مددی رسد جنگ را آغاز کردند. محمود با اندکی از سپاهیان که در اختیار داشت بگریخت و نزد پدر رفت و پرده‌سرا و لشکرگاهش به تاراج رفت. ابوعلی در نیشابور بماند. امیر نوح به ناچار دست به دلجویی آنان زد و از اینکه علیه آنان از سبکتکین یاری خواسته پوزش طلبید ولی آن دو به سخن او گوش ندادند.

برخاستن سبکتکین و پسرش محمود برضد ابوعلی و فایق و کشته شدن ابوعلی چون ابوعلی بن سیمجور وارد نیشابور شد و محمود بن سبکتکین از آنجا بگریخت، سبکتکین لشکر به جنگ آنان آورد و در طوس دو سپاه با یکدیگر روبرو شدند. محمود نیز با سپاهی به یاری پدر آمد. ابوعلی و فایق به ایبورد گریختند و سبکتکین از پی آنان برانند. او پسر خود محمود را به جای خود در نیشابور نهاد. ابوعلی و فایق به مرو رفتند و از آنجا به أمل الشط شدند و نزد او نامه فرستادند و پوزش خواستند. ابوعلی عهد کرد که در جرجانیه اقامت کند و از فایق ببرد و چنین کرد و در نزدیکی خوارزم در جرجانیه فرود آمد.

ابو عبدالله خوارزمشاه او را گرامی داشت تا دلش بدو آرام گرفت. شبی که در سرای او مهمان بود جماعتی را بفرستاد تا او را بگیرند و با جمعی از اعیان اصحابش بند برنهادند. این خبر به مأمون بن محمد صاحب جرجانیه رسید. به هم برآمد و با گروهی از سپاهیان خود قصد خوارزمشاه کرد و شهر کات^۱ را بگشود و ابو عبدالله را اسیر کرد و ابوعلی را از زندان برهانید و به جرجانیه بازگردید. آنگاه یکی از اصحاب خود را به جای خود در خوارزم نهاد و به جرجانیه بازگردید. آنگاه ابو عبدالله خوارزمشاه را که در بند بود حاضر آورد و در برابر ابوعلی بن سیمجور به قتل رسانید. و نزد امیر نوح بن منصور کس فرستاد و از ابوعلی شفاعت کرد، او نیز پذیرفت و ابوعلی را به بخارا فراخواند. ابوعلی به بخارا رفت. امیر نوح امرا و سپاهیان را فرمان داد به پیشباز او روند. چون بر او داخل شد فرمان داد به زندانش بردند و این امر به دستور سبکتکین بود. [ابوعلی در زندان بماند تا سال ۳۸۷ هم در زندان بمرد. پسرش ابوالحسن] به فخرالدوله پیوست و نزد او ماند.

اما فایق چون از ابوعلی جدا شد، نزد ایلک خان به کاشغر رفت و مورد اکرام او واقع شد. ایلک خان نزد امیر نوح شفاعت کرد. امیر نوح شفاعت او را پذیرفت و او را امارت سمرقند داد و فایق در سمرقند بماند.

وفات امیر نوح و امارت پسرش منصور بن نوح

در اواسط سال ۳۸۷ امیر نوح بن منصور پس از یازده سال از پادشاهی اش وفات کرد. با

۱. متن: کاش

مرگ او در ارکان دولت سامانی خلل افتاد و روی به انحلال نهاد. چون او بمرد پسرش ابوالحارث منصور بن نوح به جایش نشست. اهل دولت همه سربه فرمانش فرود آوردند. بکتوزون^۱ زمام امور ملک را به دست گرفت و ابوطاهر محمد بن ابراهیم را وزارت داد. چون خبر وفات نوح بن منصور به ایلیک خان رسید طمع در کشور سامانیان بست و لشکر به سمرقند آورد و از آنجا فایق الخاصه^۲ را به بخارا گسیل داشت. منصور بن نوح از این خبر پریشان خاطر شد و از بخارا بگریخت و از جیحون بگذشت و فایق الخاصه به بخارا درآمد و به مردم اعلام کرد که به خدمت امیر منصور آمده است. مشایخ بخارا این خبر به امیر منصور بردند و او راهی بخارا شد و پس از آن که از فایق پیمان گرفتند، به شهر داخل شد. فایق زمام کارهای او به دست گرفت و بکتوزون را به امارت خراسان فرستاد. سبکتکین در ماه شعبان همین سال (۳۸۷) مرده بود و میان پسرانش اسماعیل و محمود بر سر میراث پادشاهی پدر اختلاف افتاده بود. بکتوزون فرصت مغتنم شمرده و در ایام فتنه بر خراسان مستولی شده بود.

بازگشت ابوالقاسم بن سیمجور به خراسان و نوید شدن او پیش از این از رفتن ابوالقاسم بن سیمجور^۳ برادر ابوعلی به جرجان و درنگ او در آن دیار سخن گفتیم. و گفتیم که چون فخرالدوله بمرد نزد پسرش مجدالدوله ماند، در این هنگام یاران پدرش گرد او را گرفتند. فایق از بخارا به او نامه نوشت و او را علیه بکتوزون برانگیخت و او را فرمان داد که آهنگ خراسان کند و بکتوزون را از خراسان براند و این به سبب خصومتی بود که میان آن دو بود. پس ابوالقاسم بن سیمجور از جرجان به سوی نیشابور آمد. نخست گروهی را به اسفراین فرستاد و آنجا را از دست یاران بکتوزون بستند. در این احوال رسولانی از دو سو به آمد و شد پرداختند تا میانشان صلح افتاد و یکی دختر دیگری را به زنی گرفت. و بکتوزون به نیشابور بازگردید.

عصیان محمود بن سبکتکین و تصرف او نیشابور را چون محمود بن سبکتکین از فتنه‌ای که میان او و برادرش اسماعیل افتاده بود فراغت یافت و بر کشور غزنین استیلا یافت و به بلخ بازگردید، بکتوزون را والی خراسان یافت.

۱. متن: بکتوزون ۲. متن: فایق و الخاصه ۳. متن: بکتوزون

پس نزد منصور بن نوح کس فرستاد و مراتب خدمتگزاری خویش باز نمود و خواستار امارت خراسان شد. منصور بن نوح از برآوردن این خواهش عذر خواست، ولی تیرمد و بلخ و هر چه آن سوی بلخ بود چون بست [و هرات] را به او وا گذاشت اما محمود خرسند نشد و بار دیگر خواسته خویش تکرار کرد، باز هم امیر منصور بن نوح به او پاسخ نداد. محمود به نیشابور راند. بکتوزون از آنجا برفت و محمود در سال ۳۸۸ نیشابور را بگرفت. چون امیر منصور بن نوح این خبر بشنید از بخارا به مروالروید رفت و در آنجا درنگ کرد.

خلع امیر منصور بن نوح و امارت برادرش عبدالملک

چون امیر منصور بن نوح برای دفع محمود بن سبکتکین از نیشابور، عازم خراسان شد بکتوزون برای دیدار با او بیامد. این دیدار در سرخس دست داد. ولی آنچه آنچنان که امید می داشت عذرهای او مورد قبول امیر منصور واقع نشد. آنگاه شکایت این ماجرا به فایق برد؛ دید فایق را از امیر منصور شکایت چند برابر اوست و در آنجا پس از مدتی نجوا تصمیم به خلع او و امارت برادرش عبدالملک بن نوح گرفتند. جماعتی از اعیان لشکر نیز با آن دو هماواز شدند، پس منصور بن نوح را بگرفتند و چشمانش را میل کشیدند. این واقعه در سال ۳۸۹ پس از بیست ماه حکومت او اتفاق افتاد. آنگاه عبدالملک را که پسری خردسال بود به جای او نشانند. محمود چون این خبر بشنید عمل آن دو را نکوهش کرد و به طمع استیلا بر سراسر قلمرو سامانی در حرکت آمد.

استیلاي محمود بن سبکتکین بر خراسان

محمود بن سبکتکین لشکر به سوی فایق و بکتوزون برد. عبدالملک بن نوح که کودکی خردسال بود نیز با آنان بود. از این سو لشکر در حرکت آمد و دو سپاه در مرو به سال ۳۸۹ مصاف دادند. محمود آنان را شکست داد و منهزم نمود. عبدالملک و فایق خود را به بخارا رسانیدند و بکتوزون به نیشابور رفت و ابوالقاسم بن سیمجور راهی قهستان گردید. محمود آهنگ نیشابور نمود. چون به طوس^۱ رسید بکتوزون به جرجان گریخت. محمود، ارسالان جاذب^۲ را از پی او فرستاد. چون بکتوزون وارد جرجان شد ارسالان

۱. متن: طرطوس

۲. متن: الحاجب

بازگردید. محمود او را در طوس نهاد و خود به هرات رفت. از آن سو بکتوزون به نیشابور رفت و آنجا را در تصرف گرفت. چون محمود بازگردید، او نیز از نیشابور برفت و بر سر راه خود مرو را تاراج کرد و به بخارا شد. محمود در نیشابور استقرار یافت و نشان پادشاهی آل سامان از آنجا برافکند و به نام القادر بالله عباسی خطبه خواند و خواست که از مقر خلافت او را فرمانروایی خراسان دهند. خلیفه نیز بپذیرفت و برای او منشور و خلعت فرستاد.

[آن‌گاه محمود سپهسالاری خراسان را به برادر خود نصر داد و او را] در نیشابور که پیش از این مستقر آل سیمجور بود فرود آورد. و خود به بلخ رفت، آنجا مستقر پدرش بود. همه فرمانروایان اطراف خراسان سر به اطاعت او نهادند، چون آل فریغون^۱ و فرمانروایان جوزجان و شار^۲ فرمانروای غرشتان^۳ و آل مأمون در خوارزم.

استیلای ایلک‌خان بر بخارا و انقراض دولت آل سامان

چون محمود خراسان را تصرف کرد، عبدالملک بن نوح به بخارا بازگشت. فایق و بکتوزون و دیگر امیران نزد او اجتماع کردند و برای راندن محمود از خراسان به بسیج سپاه پرداختند. فایق در ماه شعبان همان سال بمرد و این امر سبب پریشانی و سستی کار ایشان گردید. زیرا فایق بر دیگران سمت سروری داشت. او خواجه‌ای بود از غلامان نوح بن نصر.

چون اوضاع پریشان شد، ایلک‌خان آهنگ تصرف کشور آل سامان نمود چنان‌که بغراخان را پیش از این چنین هوایی در سر افتاده بود. ایلک‌خان با جماعتی از ترکان بیامد و چنان می‌نمود که به قصد دفاع از عبدالملک بن نوح می‌آید، امرا نیز باور کردند. بکتوزون و دیگر امرا و سرداران برای دیدار با او بیرون آمدند. ایلک‌خان همه را دستگیر کرد و در روز دهم ذوالقعدة [سال ۳۷۹] به بخارا درآمد و به دارالاماره رفت. عبدالملک بن نوح پنهان شد. ایلک‌خان جاسوسان برگماشت تا او را دستگیر کرده درافکند^۴ حبس نمود. عبدالملک در زندان بمرد. برادرش ابوالحارث منصور بن نوح پادشاه مخلوع و دو برادر دیگر او ابوابراهیم اسماعیل و ابویعقوب پسران نوح و عموهای

۳. متن: غرسیان

۲. متن: شاه

۱. متن: افریقون

۴. متن: ارزکند

او ابوزکریا و ابوسلیمان نیز ابوصالح القاری و گروهی دیگر از رجال آل سامان را به زندان فرستاد.

دولت آل سامان که روزگاری از حلوان تا بلاد ترک و ماوراءالنهر را در قلمرو خویش داشت و از حیث سیاست بزرگترین و بهترین دولت‌ها بود منقرض شد.

خروج اسماعیل بن نوح در خراسان

ابو ابراهیم اسماعیل بن نوح در جامه یکی از زنانی که به خدمت او گماشته شده بود از زندان بگریخت و در بخارا پنهان شد و از آنجا به خوارزم رفت. او را منتصر لقب دادند. بقایای سرداران و سپاهیان گردش را گرفتند [او لشکر به بخارا آورد و لشکر ایلک‌خان را از آنجا براند و از پی فراریان تا سمرقند بتاخت و به بخارا بازگردید و مردم از بازگشت آل سامان شادمانی‌ها نمودند. ایلک‌خان بار دیگر لشکری گران به بخارا آورد. منتصر و یارانش که در تنگنا افتاده بودند از شهر بیرون شدند و به ایبورد و از آنجا به نیشابور راندند. منتصر و یارانش منصور بن سبکتکین را که از سوی برادرش محمود در نیشابور بود برانند آنان آهنگ هرات کردند. منتصر نیشابور را بگرفت. چون خیر به محمود رسید به سوی نیشابور تاخت و منتصر راهی اسفراین شد و از آنجا نزد شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر رفت و از او یاری خواست^۱. قابوس سپاهی به سرداری دو پسرش دارا و منوچهر را با او همراه کرد [و اشارت کرد که به ری رود ولی منتصر به اغوای سران سپاهش به نیشابور بازگشت و چون چنین کرد سپاهی که قابوس به یاری‌اش فرستاده بود از او جدا شد و بازگردید]. اسماعیل منتصر در سال ۳۹۱ به نیشابور درآمد و خراج بستند. محمود به سرداری التونتاش حاجب کبیر و فرمانروای هرات سپاهی به نیشابور فرستاد. در این نبرد منتصر شکست خورد و راهی ایبورد گردید. آنگاه قصد جرجان کرد، قابوس او را به شهر راه نداد. منتصر به سرخس رفت و خراج بستند و در آنجا بماند. این واقعه در سال ۳۹۲ اتفاق افتاد.

محمود به سرداری برادر خود منصور سپاهی به جنگ او روان نمود. در این نبرد منتصر شکست خورد و بگریخت و ابوالقاسم علی بن محمد بن سیمجور با جماعتی از اعیان لشکرش اسیر شدند. منصور همه را به غزنین فرستاد. اسماعیل منتصر همچنان حیران و سرگردان بماند تا به یکی از قبایل غز رسید که در

۱. میان دو قلاب از متن ساقط بود برای ربط مطلب از ابن اثیر افزوده شد. وقایع سال ۳۹۱.